

خودشناسی در قرآن

سوره‌ی حَجْر، آیه‌ی ۶۴

استاد حسین نوروزی

جلسه‌ی ۷۹ (۸ دی ۱۴۰۲)

«وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾»

فرستادگان الهی فرشته‌هایی بودند که در قالب و صورت انسان خدمت حضرت لوط رسیدند و وارد منزل ایشان شدند و به حضرت لوط عرض کردند: «أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» ما از ناحیه حق آمدیم تا کاری که حق است و به ما واگذار شده به انجام برسانیم. کار ما کار حق است. «وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» ما صادق و راستگو هم هستیم. یعنی اگر می‌گوییم: «آمدیم برای این قوم عذاب نازل کنیم و آن‌ها را گرفتار عذاب کنیم؛ راست می‌گوییم» گاهی پیغمبر خدا حرف آن‌ها را قبول و باور ندارد و آن‌ها را راستگو نمی‌داند یا شک دارد و نمی‌داند که آن‌ها راستگو هستند یا نه! در این‌جا، جا ندارد که آن‌ها بگویند: «ما راستگو هستیم». برای این‌که خود این حرف هم باز زیر سوال می‌رود.

تفاوت راست‌گویی و درست‌گویی

یعنی حضرت لوط می‌گوید: «من نمی‌دانم شما راستگو هستید یا نه؟» آن‌ها می‌گویند: «ما راستگو هستیم». وقتی که من شک دارم یعنی همین حرفتان که می‌گویید راستگو هستید هم از نظر من مشکوک است. پس عقل آن‌ها این اندازه می‌رسید که وقتی پیامبر خدا شک دارد به او نگویند: «ما راستگو هستیم» چون فایده‌ای ندارد. پس معلوم می‌شود که آن عمل مورد بحث است که این کاری را که شما آمدید و می‌گویید می‌خواهید انجام بدهید؛ آیا به راستی می‌خواهید انجام بدهید؟ من در این‌که شما فرستادگان الهی هستید و راست می‌گویید و خوب هستید هیچ مشکلی ندارم.

مسأله این‌جاست که ما هم گاهی اوقات با همدیگر همین‌طور صحبت می‌کنیم و می‌گوییم: «جدی؟ راست می‌گویی؟» می‌گوید: «پ نه پ دروغ می‌گویم. راست می‌گویم دیگر». این نوع بیان از کجا آمده است؟ به طرف هم بر نمی‌خورد. پس می‌شود آدم بگونه‌ای حرف بزند که راستش را نگوید. جدی نباشد و در عین حال درست باشد. راست نگفته اما درست گفته باشد.

ظاهر و باطن دنیا

چقدر اولیاء و انبیاء الهی، خود خدا، درباره دنیا به ما مطالبی را فرموده‌اند که: «این دنیا فریب‌کار و دغل‌کار است. این دنیا دار غرور و دار فریب است؛ حواستان باشد گول دنیا را نخورید.» از دنیا بدگویی کردند. مذمت دنیا یکی از مهم‌ترین وظایفی است که انبیاء و اولیاء الهی در طول تاریخ داشته‌اند. خب ما نگاه می‌کنیم می‌گوییم: «چرا به ما دروغ می‌گویید؟ دنیا که به این خوبی و قشنگی است! کجای دنیا فریب‌کار است؟ اصلاً فریب‌کار نیست. خیلی هم خوب است. ما داریم دنبال آن می‌رویم و کیف هم می‌کنیم. می‌گذاریم؛ بر می‌داریم؛ می‌خوریم و می‌گردیم؛ عیش و نوش می‌کنیم. هیچ هم بد نیست. این قدر که شما بد می‌گویید: «الدُّنْیا جیفة»؛ چرا دروغ می‌گویید؟ آیا دنیا جیفة است؟ اگر دنیا جیفة بود که این قدر به ما خوش نمی‌گذشت. ما الان در دنیا داریم لذت می‌بریم. همه امید ما به همین دنیا و شئونات دنیا است. دلمان به همین چیزها خوش است. کیف هم می‌کنیم. شما می‌گویید: «دنیا وفا ندارد». کجای آن وفا ندارد؟ زن، فرزند، پدر، مادر، دوست، رفیق، پول و... همه‌ی این‌ها را داریم؛ وفا هم داشت. چرا به ما دروغ می‌گویید؟»

اگر از آن‌ها این سؤالات را بپرسیم چه جوابی به ما می‌دهند؟ می‌گویند: «بله! به ظاهر این دروغ است. ما داریم به ظاهر و با نگاه ظاهری به شما دروغ می‌گوییم. اصلاً معنای این که دنیا دار غرور، فریب و نیرنگ است همین است یعنی ظاهرش زیباست اما باطنش خراب است و چون ما اهل ظاهر هستیم و به ظاهر نگاه می‌کنیم می‌گوییم: «چرا دروغ می‌گویید». چقدر فرموده‌اند: «مرگ نزدیک است».

طرف می‌گوید: «من صد سال عمر کردم اما هنوز نمرده‌ام. چه می‌گویی که نزدیک است؟ کدام نزدیک؟ آیا صد سال کم است؟» می‌گویند: «دنیا دو روز است». می‌گوید: «چه می‌گویی؟ این همه روز. یک سال آن سیصد و شصت پنج روز است. دنیا دو روز است؟!» بنابراین کسانی که اهل ظاهر هستند اولیاء خدا را مسخره می‌کنند که شما چه می‌گویید؟! دارید اخباری به ما می‌گویید که با آن چه می‌بینیم جور در نمی‌آید. کسانی که چشم باطنی ندارند با همین چشم ظاهری و محاسبات ظاهری نگاه می‌کنند. همه همین‌طور هستند؛ داریم براساس محاسبات ظاهری زندگی می‌کنیم. بنابراین توقع بی‌وفایی از دنیا نداریم. اگر جایی بی‌وفایی ببینیم به هم می‌ریزیم. به این دلیل است که با همین چشم ظاهر داریم نگاه و قضاوت می‌کنیم و سطح توقع و انتظار ما هم براساس همین چشم سر و ظاهر است.

اگر چیزی دیدیم که بر خلافش اتفاق افتاده است می‌گوییم: «این عجیب است. شما دیگر چرا؟ من انتظار نداشتم این اتفاق بیفتد». یک مرتبه غافلگیر می‌شویم و به هم می‌ریزیم. یک مصیبت که برای ما پیش می‌آید؛ دست و پیمان را گم می‌کنیم و خودمان را می‌بازیم. چون داریم با چشم سر نگاه و قضاوت می‌کنیم. هزار و چهارصد سال پیش فرمودند: «منتظر باشید مهدی ما ظهور می‌کند. عن قریب و

نزدیک است». چقدر نزدیک است؟ هزار و چهارصد سال از آن گذشته است. حالا اگر نگذشته بود می‌گفتیم دیروز فرمودند؛ چه می‌دانیم شاید تا فردا بیاید. اما هزار و چهارصد سال گذشته و هنوز نیامده است. پس چه می‌فرمایند که نزدیک است؟

چشم عقل

فرمودند:

«يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا».

آن‌ها او را دور می‌بینند و ما نزدیک می‌بینیم.

بعد ما براساس این چشم سر ظاهرمان می‌گوییم: «خب دارید دروغ می‌گویید. چرا دروغ می‌گویید؟». آیا واقعاً این دروغ است؟ دروغ‌هایی هست که براساس چشم سر و ظاهر، دروغ محسوب می‌شود اما براساس واقع راست است و راست‌تر از آن نداریم. نزدیک است اما این نزدیک بودن از نوع زمانی نیست که در طول زمان مثلاً یک سال، یک ماه یا یک هفته باشد. خدا می‌فرماید: «من به شما نزدیک هستم» ما برمی‌گردیم این طرف و آن طرفمان را نگاه می‌کنیم و می‌گوییم: «ما که ندیدیم». می‌گوید: «من نزدیکم و اگر من را بخوانی و از من بخواهی پاسخ می‌دهم و اجابت می‌کنم»

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»

خدا کجاست؟ «من برگشتم نگاه کردم اما خدا را ندیدم. خدایا من این همه خواسته دارم. گفتم؛ اما چرا اجابت نکردی؟» چرا دروغ می‌گویی؟ آیهی قرآن است. ماجرای شیطان هم همین شد که به خدا گفت: «چرا به من دروغ گفتی؟ چرا من را اغوا کردی و فریب دادی؟»

«رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

حالا که من را اغوا کردی من هم همه‌ی بندگان تو را فریب می‌دهم.

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»

اما یک عده‌ای فریب من را نمی‌خورند. ما اگر که با چشم ظاهر و بدون در نظر گرفتن چشم عقل نگاه کنیم؛ متوجه می‌شویم که خیلی چیزها دروغ است. خود خدا هم با چشم سر دروغ می‌شود. ما که ندیدیم. خدا کجاست؟ بنابراین می‌گوییم: «خیلی مهم است که انسان در مقام تبلیغ باید ابتدا چشم عقل طرف مقابل را باز کند و کاری کند عقلش رو بیاید. چشم عقل پیدا کند و دیده‌ی عقلش بینا شود

بعد به او بگوید که خدا هست» که اگر گفت: «خدا کجاست؟» شما بتوانی به او حالی کنی چرا که عقل دارد و می‌فهمد. اما اگر گفت: «خدا کجاست؟» اما چشم عقل او بسته بود؛ شما نمی‌توانی به او نشان بدهی؛ در نتیجه متهم به دروغ‌گویی می‌شوی. می‌گوید: «چرا دروغ گفتی؟ ما رفتیم با این دوربین‌های قوی و تلسکوپ‌های هابل تمام دریاها، اقیانوس‌ها و کهکشان‌ها را گشتیم اما خدا نبود».

آیا این حرف‌ها را نزدند؟ یکی از همین آقایان دست اندر کار گفته بود: «این‌که می‌گویند قیامت جهنم دارد؛ ما الان توسط این تلسکوپ‌ها توانستیم آن را پیدا کنیم. این سیاه‌چاله‌ها همان جهنم است». باز هم می‌خواهد با چشم سر خود ببیند. می‌گوید: «با تلسکوپ دیدم». یا این‌که خود آن شخص هم می‌داند که دارد حرف‌های بی‌سر و ته می‌زند اما می‌بیند چشم عقل عده‌ی زیادی از مردم باز نیست و باز کردن چشم عقل آن‌ها هم زحمت دارد. چرا بی‌خودی خودمان را خسته کنیم و چشم عقل مردم را باز کنیم؟ اگر چشم عقلشان باز شود و دیده‌ی بصیرت بین پیدا کنند؛ کار دست خودمان هم می‌دهند و چون خود ما هم چشم عقلمان باز نشده است باعث می‌شود آن‌ها بیشتر از ما بفهمند و ببینند.

اصلاً نمی‌دانیم چگونه چشم عقل مردم را باز کنیم. نمی‌دانیم عقل چیست. چه کار کنیم که چشم عقل باز شود؟ از هیچ چیزی خبر نداریم. وقتی نمی‌دانیم براساس همان چشم سر برای آن‌ها استدلال می‌کنیم و می‌گوییم: «جهنم در این سیاه‌چاله‌ها است». این مطلب در یک جلسه عمومی گفته شده بود. شخصیت‌هایی حضور داشتند که اگر اسم ببریم می‌شناسید. ما می‌گوییم: «آیا خجالت نمی‌کشند راجع به بهشت، جهنم، قیامت و خدا این‌گونه حرف می‌زنند؟» چون ممکن است چند روز دیگر بگویند خدا را پیدا کردیم. در اقیانوس اطلس شمالی آرام هند است. چون خدا فقط در یکی از این اقیانوس‌ها که نیست؛ علی‌القاعده باید همه را با هم جمع کنیم که بتوانیم بگوییم: «یک جایی آن‌ها ته‌ته اقیانوس را گشتیم؛ یک سنگ برداشتیم؛ دیدیم نوری بیرون زد و خدا را پیدا کردیم همان‌طور که گفتند: «اللَّهُ نور السماوات و الأرض».

ما می‌گوییم: «شما خجالت نمی‌کشید این‌طوری حرف می‌زنید؟» آن‌ها جواب می‌دهند: «چرا شما دروغ می‌گویید و چیزی را که نیست می‌گویید هست؟» او هم دارد درست می‌گوید که خدا نیست. بله درست می‌گوید. نمی‌گوید گشتم و پیدا نکردم بلکه می‌گوید: «با محاسبات ظاهری علمی جور در نمی‌آید که خدا باشد». درست می‌گوید یعنی امکان ندارد و محال است که خدا با محاسبات مادی و ظاهری که ما داریم وجود داشته باشد. با اوصافی که قرآن می‌گوید خدا جسمانی نیست؛ خداوند حجم و وزن ندارد؛ رنگ، شکل، مثل و کفو ندارد... خلاصه هیچ چیزی ندارد. این موجودی که هیچ چیزی ندارد محاسبات علمی می‌گوید: «وجود ندارد». هیچ یک از چیزهایی را که با حواس پنج‌گانه و ظاهرمان در ارتباط است ندارد. چشم، گوش، دست و پا ندارد. دارد اما ندارد!

خودشناسی، جسم‌شناسی نیست

«يَدَاللّٰهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ»

دست خدا بالای همه دست‌هاست.

خب چه شکلی است؟ شکل ندارد. فرقی با پا چیست؟ ببینید وقتی مادی نگاه کنید واقعاً خنده‌دار است. به ما می‌خندند. راست می‌گویند. البته آن‌ها نمی‌خندند اما جا دارد که بخندند. آن‌ها از دست ما حرص می‌خورند. می‌گویند: «شما دنبال چه هستید؟ کجا دارید می‌روید؟» بعد به ما «خرافات» می‌گویند. یعنی شما برای خودتان همین‌طوری این حرف‌ها را در آورده‌اید. در ذهنتان بافتید و دلتان را خوش کرده‌اید. واقعیت این‌ها نیست. یعنی واقعیت همانی است که او با چشم سر خود می‌بیند.

می‌دانی برای آن‌ها انسان‌شناسی چگونه است؟ ما خودشناسی می‌گوییم آن‌ها هم خودشناسی می‌گویند. خودشناسی آن‌ها این‌گونه است که می‌گویند: «ما باید کالبد شکافی کنیم». مغز را می‌شکافند؛ اگر در کله‌ی شخص، مغز بود؛ می‌گویند: «مغز دارد» اما اگر نبود می‌گویند: «مغز ندارد» مثلاً جای آن گج است. اما تا بازی نکردم و ندیدم چه بگویم؟ می‌پرسیم: «خودت را می‌شناسی؟» می‌گوید: «خودم؟ من تا وقتی زیر دستگاه ام.آر.آی و اسکن نرم و نشان ندهد؛ معلوم نمی‌شود چه دارم و چه کسی هستم. الان شما مغز خود را می‌بینی؟ نه! قلب خود را می‌بینی؟ نه!» اما وقتی مشاهده شد، از نظر علوم تجربی اثبات می‌شود؛ می‌گویند: «حالا خود را شناختیم». برای آن‌ها این خودشناسی است.

اگر با این نگاه و دقت بخواهیم سراغ قرآن برویم؛ هر چه قرآن بخوانیم تمام آن دروغ و خرافات می‌شود؛ می‌گوییم: «قرآن چه می‌گوید؟ از کجا می‌گوید؟» من و شما ی ساده لوح می‌خواهیم آن‌ها را هدایت کنیم؛ می‌آییم قرآن و حدیث برای آن‌ها می‌خوانیم در حالی‌که طرف اصلاً چشم عقل ندارد. اصلاً چیزی به نام فهم را قبول ندارد. نه تنها چشم عقلش بسته است بلکه می‌گوید: «من چشم عقل ندارم. فهم وجود ندارد. فهم چیست؟ ما یک ربات هوشمند هستیم».

جدیداً به آن «هوش مصنوعی» می‌گویند. اگر تراشه‌ای را در مغز شما بگذارند دیگر لازم نیست شما مدرسه بروی؛ درس بخوانی و اطلاعات به دست بیاوری تا فیزیک‌دان، شیمی‌دان، ریاضی‌دان، آیت‌الله یا فیلسوف شوی. اصلاً لازم نیست. همه‌ی آن اطلاعات را در تراشه می‌ریزند و در مغز شما می‌گذارند. بعد فیزیک‌دان‌ها و شیمی‌دان‌ها و مراجع تقلید باید دنبال تو بدون و بگویند: «تو را به خدا جواب این سوال ما را بده».

آیا دروغ می‌گویند؟ نه! راست می‌گویند. رفقا نقل کردند که: «پشت یک وانت نوشته شده بود: «خودت را بشناس باقی آن در گوگل هست». حالا ما این حرف را می‌گوییم اما به فیزیک‌دان‌ها برمی‌خورد که ما را دست‌کم گرفته‌اید؟ یک تراشه‌ای که در مغز می‌گذارند را بالاتر از ما می‌دانید؟ حالا این که مهم نیست به مراجع تقلید بر می‌خورد که عمری درس خواندیم و تفسیر قرآن کردیم بعد شما یک تراشه آوردی همه اطلاعات را در آن ریختی بعد می‌گویی دیگر ما با تو کاری نداریم؟ واقعاً هم کاری نداریم. الان با همین امکانات جدید که آمده تمام کتاب‌هایی که شما داشتی بی‌خود شده است. به کتاب چه احتیاجی داری؟ کتابخانه‌ها از دست رفت. این‌ها همه درست و راست است.

همه‌ی سخن این‌جاست که آیا انسان همین است؟ کسانی که تا الان خیال می‌کردند انسان همین است دستشان خالی شد. دیگر حرفی برای گفتن ندارند. تا حالا فکر می‌کردند انسان همین است که فیزیک‌دان، شیمی‌دان، ریاضی‌دان، فیلسوف، مفسر قرآن و یا فقیه و مرجع شود و همه‌ی اطلاعات را جمع‌آوری کند؛ حالا یک دستگاه یا یک تراشه‌ی کوچک آمد و همه چیز تمام شد. طرف رفته است این همه زبان‌های مختلف یاد گرفته است. چقدر وقت گذاشته و زحمت کشیده است که ماندگار شود؟! بالاخره زبان فرّار است و یادش می‌رود. اما می‌گویند: «یک تراشه در مغزت می‌گذاریم به هر زبانی که دلت بخواهد صحبت می‌کنی». می‌گویی: «این همه زور زدم و زحمت کشیدم!»

علم و هوش مصنوعی نمی‌تواند جای عقل را بگیرد!

تمام انبیاء الهی آمدند همین مطلب را به ما بگویند که خودت را علاف غیر خدا نکن. یک وقت خیال نکنی داری کار مهمی انجام می‌دهی؟ این‌ها چیزی نیست. بعدها می‌آیند یک تراشه درست می‌کنند که همه‌ی این کارها را انجام می‌دهد. این‌ها که ارزش ندارد.

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»

حساب تقوا و خدانشناسی از این حرف‌ها جداست. خودت را بشناس که این در آن تراشه نیست. با تراشه و هوش مصنوعی درست شدنی نیست. اسم این تراشه، علم نیست. کار علمی انجام می‌دهد و جای علم و دانش را گرفته است اما جای عقل را نمی‌تواند بگیرد. حالا شما می‌گویید: «فلاسفه عقل را بگونه‌ای معنا کرده‌اند که جای آن را هم می‌گیرد». اما من آن عقل را نمی‌گویم. عقلی را می‌گویم که در خودشناسی در مورد آن بحث می‌کنیم که هیچ کار علمی، تراشه‌ای، دستگاهی و رباتی جای آن را نمی‌گیرد. این که فهم داشته باشی و بفهمی نه این‌که بلد باشی. بلد هستی اما فهم نداری. دانشمند است اما بی‌شعور و نفهم است؛ مانند یک ربات هوشمند است. تمام عمرش را گذاشته تا یک ربات هوشمند شود.

این همه به ما سفارش کرده‌اند که تعقل کنید. در قرآن تدبیر کنید. کی گفتند بروید قرآن را تفسیر کنید؟ شما یک نفر را بیاورید که به ما گفته باشد بروید قرآن را تفسیر کنید. این همه روایات داریم که فرمودند: «تفسیر کار شما نیست. شما وارد نشوید. ربطی به شما ندارد. دخالت نکنید. در قرآن تدبیر کنید».

اینجا حساب علم با عقل از هم جدا می‌شود. تفسیر قرآن، علم می‌خواهد اما تدبیر در قرآن، عقل می‌خواهد. حالا علم چیست؟ عقل چیست؟ خودشناسی می‌خواهد. فرق علم حصولی با علم حضوری چیست؟ علم حضوری، عقل است. همان علم حضوری که انسان نسبت به خود پیدا می‌کند و در خودشناسی از آن بحث می‌کنیم که هدف خود را بشناس؛ هدف داشته باش. در زندگی ربات هوشمند نباش. اگر دانشمند، ملا و استاد شدی تازه یک ربات هوشمند می‌شوی. اگر دانشمند نشدی یک ربات نیم‌بند هستی. پس هوشیار باش. بالاتر بیا و خودت را بشناس، باقی آن در گوگل هست. انبیاء الهی آمدند به ما بگویند که در چنین روزی فاتحه‌ی همه علوم ما را می‌خوانند با یک تراشه که در مغز می‌گذارند. حالا گیر نده که هنوز به این‌جا نرسیدند و هنوز محقق نشده است. می‌رسند. چرا ما باید خودمان را خر کنیم؟ عیبی ندارد؛ بگذار برسند. برای ما مشکلی ندارد.

سند قرآن و حرف حق

چرا علما این همه دارند دست و پا می‌زنند که ثابت کنند قرآن تحریف نشده است؟ برای این‌که عقل و فهم خودشان را در این کتاب و نقل روایات و الفاظ گذاشتند. آیا ما اصلاً احتیاج به قرآن تحریف نشده داریم؟ ما فهم، شعور و عقل داریم. می‌گویند: «نه! ما سند می‌خواهیم». اگر بپرسند سند شما چیست؟ می‌گویند: «نقل روایت، قرآن، روایات صحیح السند». «لَا حَیْرَ فِی رِوَايَةِ لَا دِرَايَةَ فِیْهَا» روایتی که درایت، فهم و شعور در آن نباشد به درد نمی‌خورد. این مربوط به روایت است. در مورد قرآن هم فرموده‌اند: «لَاخِرَ فِی قِرَائَةِ لَا تَدْبِرَ فِیْهَا» دائم قرآن بخوان و بگو سند و منبع است. آیا منبع شما می‌شود که آنرا تحریف کنند؟

می‌گویی: «تحریف نشده است» ثابت می‌کنی که نشده است. چقدر علما بحث می‌کنند و کتاب‌ها نوشته‌اند که اثبات کنند قرآن تحریف نشده است. اما آیا قرآن قابل تحریف است که بعد کتاب بنویسند که قرآن تحریف نشده است؟ اصلاً می‌شود که بشود؟ همه‌ی اسناد و منابع شما چیزهایی است که قابل سوراخ شدن است اما خداوند به تو منبعی داده است که سوراخ و تحریف نمی‌شود. نمی‌توانند در آن دست ببرند.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِدِينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

روی خود را به سمت فطرت الهی که خدا به تو داده برگردان که سوراخ شدنی نیست. «لا تبدیل لِخَلْقِ اللَّهِ» نمی‌شود در آن دست ببری. هیچ‌کس نمی‌تواند در فطرت شما دست ببرد. از آن منبع استفاده کن. الان ما داریم همین حرف‌ها را می‌گوییم؛ بعضی از افراد می‌گویند: «سند این مطالبی که گفتمی کجاست؟ حدیث یا آیه مربوط به آن کجاست؟» اگر حدیث بخوانیم؛ سند را بررسی می‌کند و می‌گوید: «این سندش ضعیف است». مثلاً بگوییم: «النظافة من الایمان» می‌گوید: «این حدیث نیست. این حدیث کجا آمده است؟» می‌گوییم در فلان جا و فلان کتاب آمده است. بررسی سندی می‌کند و می‌گوید: «این حدیث سند ندارد یا سندش ضعیف است». می‌گوییم: خب عیبی ندارد از این به بعد می‌گوییم: «الکثافة من الایمان» سند ندارد. چون سندش باید در کتاب باشد.

دو دوتا می‌شود چهارتا. سندش کجاست؟ آیا این حدیث دارد؟ آیا خدا در قرآن گفته است؟ اگر نگفته است پس دو دوتا هم چهارتا نمی‌شود. بررسی سندی هم که می‌کنند نمی‌گویند این سند باطل است؛ می‌گویند: «این سند مخدوش است». یعنی ممکن است سندش درست باشد ولی قبول نمی‌کنند. سندش ضعیف است یعنی چون نتوانستند بفهمند سند درست یا غلط بوده است آن‌را کنار می‌گذارند.

اگر شاخص تشخیص حق و باطل، بیرون از خود شما باشد پس باید برای شما فاتحه خواند. طرف آمده ادعای مهدویت می‌کند؛ می‌گوید: «دوازده تا مهدی می‌آید که اولی آن‌ها من هستم. اسم من فلان است!» بعد برایت روایت و حدیث می‌آورد و با خود منطبق می‌کند. حالا بیا و درستش کن. مگر نمی‌گفتی سند می‌خواهند و سندش هم باید قوی باشد؟ سندش هم قوی است. کلی آخوند و روحانی طرفدارش می‌شوند. این‌گونه پیروانی دارد که اهل فن و علم هستند؛ رفتند بررسی سندی کردند و خر شدند و فریب خوردند. چون شما اختیار خودت را به چیزی دادی که در اختیارت نیست. خودت را به جایی وصل کردی که معلوم نیست چیست؛ کیست؛ از کجا آمده است؟! می‌تواند سوراخ شود. منبع سوراخ شدنی است. آیا این آیاتی که ما در آن تدبر می‌کنیم احتیاج به سند دارد؟ ما چیزی می‌گوییم و شما هم می‌فهمی و می‌گویی: «فهمیدم. درست است». از کجا فهمیدی؟ آیه را خواندیم. این آیه فهم و چشم ما را باز کرد. روشن شدیم.

باز شدن چشم عقل

کسی که چشمش بسته است. شما آرام پلک او را می‌گیری و بالا می‌کشی؛ چشم او باز می‌شود و می‌بیند. می‌گوید: «دیدم. روشن است. تا قبلش همه جا تاریک بود ولی الان دیدم روشن شده است». گاهی پلک او را بالا می‌کشی. گاهی هم از پشت سر به او ضربه‌ای می‌زنی که ناگهان چشم او باز می‌شود. می‌گویند: «برق از چشمش پرید». نور را می‌بیند. آقا این‌که چه کار کردی که چشم او باز شد

دخالت ندارد که واقعی است یا نیست. چشم او باز شد و دید. گاهی یک آیه از قرآن می‌خواند و چشم او باز می‌شود و واقعیت را می‌بیند؛ گاهی یک حدیث از ائمه علیهم‌السلام می‌خواند و ناگهان چشم او باز می‌شود و می‌گوید: «فهمیدم.»

گاهی هم مثل «شیخ جعفر شوشتری» که داشتند با رفقا رد می‌شدند دیدند الاغی دارد از روبرو می‌آید. شیخ جعفر شوشتری از شاگردان مرحوم «شیخ انصاری» بود که موعظه‌گر «شیخ انصاری» بود یعنی با این‌که شاگرد ایشان بود؛ شیخ انصاری قبل از درس به ایشان می‌گفت: «بیا ما را موعظه کن!».

الاغ به شیخ رسید و ایستاد و به شیخ نگاه کرد. شیخ نگاه می‌کند و شروع به گریه کردن می‌کند. آن قدر گریه می‌کند که همه‌ی اطرافیان به گریه می‌افتند. می‌گویند: «آقا چرا گریه می‌کنی؟» می‌گوید: «می‌دانید این الاغ به من چه گفت؟» بله! الاغ آیت الله است. در و دیوار این عالم، آیات الهی است. گفت: «الاغ به من می‌گفت: «من الاغ هستم. خدا من را الاغ خلق کرده است. باری را که روی دوشم گذاشتم بردم به منزل مقصود رساندم و دارم برمی‌گردم. تو که انسان هستی و ادعای آیت الهی هم داری؛ باری را که خدا روی دوش تو گذاشته است، به سر منزل مقصود رساندی یا نرساندی و مرتب جفتک انداختی؟» نگفتم: «در راه داشت می‌رفت ناگهان پیغمبر خدا را دید و پیغمبر خدا نکته‌ای به او گفت.» نه! بلکه یک الاغ را دید.

گاهی پلک چشم تو را بالا می‌برند. گاهی از پشت سر به تو ضربه‌ای می‌زنند و چشم تو باز می‌شود اما فرقی نمی‌کند. در هر دو صورت مهم این است که ببینی. همین که چشم تو باز شد می‌گویی دیدم. نور را دیدم. شما چشم مردم را باز کن خودشان نور را می‌بینند. لازم نیست نور را توی چشم آن‌ها کنی. درحالی‌که ما مبلغین این‌گونه کار می‌کنیم که نور را برمی‌داریم توی چشم طرف می‌کنیم که الا و بلا باید ببینی. باید نبایندی ندارد. وقتی چشم او بسته است شما هرچقدر تلاش کنی؛ زحمت بکشی و زور بزنی؛ هرچقدر آیه‌ی قرآن و حدیث بخوانی؛ عالی‌ترین آیات و روایات را هم بخوانی؛ فایده‌ای ندارد. آخرش هم به تو می‌گوید: «خرافات هستی. شما دروغ می‌گویید که قیامت هست.»

این همه روایات راجع به عالم قبر، نکیر و منکر داریم که بالای سرت می‌آیند از تو سوال می‌کنند. شب اول قبر مورد سؤال و جواب قرار می‌گیری. شخصی مُرد؛ گفتند امتحان می‌کنیم ببینیم این‌ها راست می‌گویند یا نه! آن موقع ضبط صوت نبود که صدای نکیر و منکر و جوابی را که آن شخص می‌دهد بشنوند. آمدند دهانش را پر از نخود کردند که اگر شب اول قبر شروع به جواب دادن کرد نخودها از دهانش بیرون بریزد. شب اول قبر که تمام شد رفتند قبر را نبش کردند. نگاه کردند دیدند نخودها سرجایش است و بیرون نریخته است. گفتند: «دیدید دروغ می‌گویید؟ گفتیم شما دروغ‌گو و خرافاتی هستید.»

شما در تلقینی که برای میت می‌خوانید چه می‌گویید؟ «اسمع و افهم یا فلان بن فلان». بفهم ای نفهم که یک عمر نفهمیدی؛ حالا الان باید به تو تلقین بخوانند «اسمع و افهم إذا أتاک الملك المقربان و سألاک» وقتی آن دو ملک مقرب از تو سوال می‌کنند پروردگار تو کیست؟ «عن ربک و عن نبیک و عن دینک و عن کتابک» یکی یکی در جواب این‌ها را بگو:

«قُلْ فِي جَوَابِهِمَا اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَبِيِّ»

یکی یکی امامان را به او تلقین می‌کنیم. می‌گوییم این‌ها را در جواب بگو.

این‌ها گفتند: «ما رفتیم نگاه کردیم دیدیم اصلا نه کسی آمده؛ نه کسی رفته و نه چیزی گفته شده است. دیدید دروغ می‌گویید؟» جا دارد وقتی ما یک حرفی را می‌زنیم بگوییم راستش را می‌گویم یعنی نگاه، منظر و زاویه دید خود را تغییر بده. از یک کانال دیگر نگاه کن. من از کانالی دارم می‌گویم که مولای درز آن نمی‌رود.

«ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین»

هدایت برای همه نیست بلکه برای متقین است.

برای کسانی که چشم عقل خود را باز می‌کنند. ما باید قبل از همه‌ی تبلیغات و همه کارها اول چشم عقل مردم را باز کنیم. چشم عقل هم باز نمی‌شود مگر با خودشناسی.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«افضل العقل معرفة الانسان نفسه»

یعنی بالاترین و عالی‌ترین عقل خودشناسی است یعنی خودت و هدفت را پیدا کن. مقصد نهایی که برای آن آفریده شدی؛ حقیقتی را که خداوند متعال در فطرت، جان و نهاد شما قرار داده است پیدا کن. «أقم وجهک» روی خود را به آن سمت برگردان بعد همه مسائل روشن می‌شود. همه چیز را می‌بینی که: «عجب! همه داشتند راست می‌گفتند».

دنیای فریبنده!

تلقین میت خیلی قشنگ است:

«الموتُ حق والصراطُ حق و المیزانُ حق».

مرتب سخن از حق می‌گویید. یعنی چشم خود را باز کن؛ این حق را ببین. کسی که چشمش باز است دارد این مطالب را می‌گوید. ما چشم خودمان را بسته‌ایم و می‌گوییم: «نه! کجاست؟! نوری در کار نیست! دروغ می‌گویند».

«وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»

حالا ما دروغ بگوییم یا راستش را بگوییم؟ شما به حسب ظاهر همیشه راست نمی‌گویید. دروغ بگو! آن حرف‌هایی که می‌گویند خرافه و دروغ را بگو؛ مگر هر چه به ما می‌گویند: «دروغ می‌گویی» ما باید قبول کنیم؟! کسانی که براساس ظاهر منکر وجود خدا هستند؛ همین آتئیست‌ها که غیر از این عالم ماده، تجربه، ظاهر و علوم مادی هیچ چیز دیگری را به نام عقل، فهم و شعور قبول ندارند. به حسب ظاهر راست می‌گویند. اگر راستش این است که خدا نیست، شما نمی‌خواهد راستش را بگویید؛ دروغش را بگو. آدم که همیشه نباید راست بگوید. این حرف‌های راست براساس چشم ظاهر راست است اما با چشم باطن دروغ است. دروغی بالاتر از دنیا نیست. دنیا دار الغرور و دار فریب است. دنیا تو را فریب ندهد! راست نیست. در دنیا راست پیدا نمی‌شود. در ظاهر نشان می‌دهد که وفا دارد اما وفا ندارد. نشان می‌دهد که بقاء دارد اما بقا ندارد. فانی و موقتی است. فریب آنرا نخور.

شیطان نشان می‌دهد که دارد راست می‌گوید. در ظاهر هم دارد راست می‌گوید اما شما این راست‌ها را نگو. شما آن حرف‌ها و چیزهایی را بگو که شیطان می‌گوید دروغ است. همان چیزهایی را که می‌گویند دروغ است باور کن و دنبال آن‌ها باش.

اگر پیغمبر خدا حضرت لوط علیه السلام نسبت به حرفی که ملائکه و فرستادگان الهی گفتند، شک داشت که آن‌ها راست می‌گویند یا دروغ؛ معنا نداشت که آن‌ها بگویند: «إِنَّا لَصَادِقُونَ» ما راست می‌گوییم چون همین حرف هم مورد تشکیک قرار می‌گیرد که همه‌ی این‌ها را داری راست می‌گویی یا دروغ!!

متأسفانه ما با آدم‌های ساده لوحی مواجه هستیم. طرف آمده است و می‌گوید: «من امام زمان هستم» طرف هم قبول می‌کند. چرا قبول کردی؟ می‌گوید: «خودش دارد می‌گوید». خب هر چه او می‌گوید تو باید بگویی چشم؟ درست است؟! می‌گوید: «از او پرسیدم راستش را می‌گویی؟ گفت: بله دارم راستش را می‌گویم». یعنی آدم باید از دست این‌ها برود در افق محو شود.

در گذشته همین جا در همین مسجد که هنوز ساخته نشده بود شاگردی داشتم که آمد و گفت: «من احضار روح می‌کنم». گفتم: «خب بسم الله الرحمن الرحيم. احضار روح کردی؟! روح چه کسی را

احضار کردی؟ گفت: «روح امام رضا را احضار کردم». گفتم: «وقتی احضار کردی چه پرسیدی؟» گفت: «یک مسأله‌ی شرعی از ایشان پرسیدم و جوابم را داد». جواب را گفت که حالا نمی‌خواهم بگویم. چون موضوعش طوری است که به منافع شخصی ما برمی‌گردد. گفتم: «از کجا می‌دانی این امام رضا بود؟» گفت: «از ایشان پرسیدم». کسانی که روح احضار می‌کنند یک نعلبکی دارند. یک قلم روی کاغذ می‌گیرند بعد خود قلم حرکت می‌کند و شروع به نوشتن می‌کند. می‌گویند: «پرسیدم تو که هستی؟» گفت: «من امام رضا هستم!!!» من دیگر به این چه بگویم؟ مگر نگفتی سند می‌خواهی؟ این هم سندش. بیرون داری دنبال حقیقت می‌گردی. این طوری تو را فریب می‌دهند و خر می‌کنند. این طوری برای تو سند جور می‌کنند و بعد تو را سر کار می‌گذارند و از تو کولی می‌گیرند.

ظاهرا دور، اما واقعا نزدیک!

پیغمبر خدا به آن‌ها شک نداشت بلکه می‌خواست ببیند این دفعه هم که آمده‌اند عذاب بدهند؛ آیا باز هم در حد وعده و وعید است یا نه؟! این دفعه می‌خواهند اجرا کنند. آن‌ها گفتند: «إنا لصادقون» این دفعه دیگر مثل دفعه‌های قبل نیست که می‌آمدیم وعده و وعید می‌دادیم و می‌رفتیم.

حضرت نوح چقدر به مردم می‌گفت عذاب نازل می‌شود؟! ولی نمی‌شد. مردم می‌آمدند رد می‌شدند می‌دیدند در کویر دارد کشتی می‌سازد. آخر چه مناسبتی دارد که شما در کویر کشتی بسازی؟ دریا وجود ندارد. همه جا خشکی است. به او می‌خندیدند. می‌گفت: «عذاب نازل می‌شود. فرشته‌ها آمدند به من گفتند و خبر دادند. مسأله حق و قطعی است». اما نمی‌شد و عذاب نمی‌آمد. یک سال، دو سال، پنج سال، ده سال شد. گفتند: «مرتب گفתי عذاب می‌آید پس چرا این عذاب نمی‌آید؟» حالا این را دیگر نمی‌دانم که آیا به آن‌ها می‌گفت نزدیک است یا نه؟ چون هزار و چهارصد سال است که به ما می‌گویند: «امام زمان می‌آید. نزدیک است. شاید این جمعه بیاید». هزار و چهارصد سال! می‌دانی چند تا جمعه گذشته است؟! از یک نگاه خیلی دور است اما از یک نگاه دیگر خیلی نزدیک است.

دیر نشود!

وقتی عذاب آمد آن موقع دیگر وقت این نیست که شما بگویی آهان این همان است که می‌گفتی می‌خواهد بیاید؟! عقل می‌خواهد که بفهمد که این کار زشت است و عذاب می‌آورد. این را باید بفهمی. این عقل را نداری؟ در عقل خود را بسته‌ایی و با چشم سر خود می‌خواهی ببینی؟! آن موقعی که عذاب می‌آید با چشم سر خود می‌بینی و قبول می‌کنی اما دیگر به درد نمی‌خورد. همه‌ی انبیاء الهی آمدند تا چشم عقل، فهم و شعور ما را باز کنند. ما چشم سر و عقلمان را بسته‌ایم و می‌گوییم سندی به نام

عقل نداریم؛ سند ما کتاب و این روایات است. فقه و احکام شرعی است که سندش کتاب و سنت است که باز بدون عقل نمی‌شود. ولی در مسائل دیگر این‌گونه نیست که سند ما این چیزها باشد. این‌ها شاهد، سرنخ و ارشاد است؛ برای ما سند نیست. همه چیز را با هم قاطی کردی. هیچ چیزمان سر جایش نیست.

منظور این فرشتگان که می‌گویند: «اَئَا لَصَادِقُونَ» یعنی ما این دفعه دیگر داریم راستش را می‌گوییم. این بلا می‌آید. این بلا آمدنی است. تا وقتی امام زمان علیه السلام نیامده شما باید چشم عقل خود را باز کنی و بفهمی که این واقعه رخ‌دادنی و شدنی است. اما وقتی امام زمان آمد تازه می‌خواهی ایمان بیاوری که دیگر به درد نمی‌خورد. تا یک جایی اگر با چشم سر خود دیدی دیگر ارزش ندارد.

برتر از اهل همه زمان‌ها

ماجرای بهلول را شنیده‌اید که داشت روی خاک نقاشی می‌کرد. زن هارون در حال رد شدن بود. نگاه کرد دید بهلول روی خاک چیزهایی می‌کشد. پرسید: چه کار می‌کنی؟ بهلول گفت: «دارم قصرهای بهشتی می‌سازم». زن هارون گفت: «قصرهایت را به من هم می‌دهی؟» بهلول گفت: «بله منتها باید پولش را بدهی». زن هارون فلان درهم پولش را داد و گفت: «حالا این‌ها مال من شد؟» بهلول گفت: «بله این‌ها مال تو شد برو» زن هارون رفت و شب در خواب دید چقدر قصر دارد! همان قصرهایی هایی که بهلول به او وعده کرده بود همه را در خواب دید. صبح بیدار شد به هارون گفت: «من بهلول را دیدم که روی زمین قصرهای بهشتی می‌کشید؛ من پولی به او دادم و قصرها را از او خریدم و دیشب در خواب این قصرها را دیدم» هارون گفت: «من هم الان می‌روم می‌خرم». رفت و به بهلول گفت: «چقدر پول به تو بدهم تا همان قصر را به من هم بدهی؟» بهلول هم فلان قدر و مبلغ را هم او گرفت و چند تا قصر هم روی خاک برایش کشید و گفت: «برو این هم مال تو». هارون رفت و شب خوابید صبح بیدار شد؛ صبح خوابید شب بیدار شد. دید فایده ندارد. هیچ خوابی ندید. آمد و به بهلول گفت: «پس چرا من خواب ندیدم». بهلول گفت: «به خاطر این‌که تو دیدی و آمدی دنبالش اما زن تو ندیده قبول کرد». او ندیده قبول کرد چون به من ایمان و باور داشت.

در روایت داریم که در آخر الزمان کسانی می‌آیند که آن‌ها «أفضل من أهل كل زمان» برتر از اهل همه‌ی زمان‌ها هستند به خاطر این‌که به چیزهایی باور و ایمان دارند که با چشم سر خود ندیده‌اند. آیا شما امام زمان را دیده‌ای؟ خیر. اما باور داری. چگونه باور داری؟ با فهم، شعور و عقل باور داری. آیا پیغمبر خدا را دیده‌ای؟ ندیده‌ای اما به ایشان ایمان داری. خدا می‌فرماید: «به آن‌ها از عقل و شعور به قدری عنایت کرده است که غیبت در نزد آن‌ها مانند مشاهده است». امام زمانشان غایب است اما گویا

که حاضر است و دارند او را می‌بینند. هیچ فرقی برای آن‌ها نمی‌کند که حتماً ببینند. دیدید یک عده دنبال این هستند که امام زمان را ببینند؛ این‌ها جزو آن افراد نیستند. آن‌ها کسانی هستند که برای چشم سر خود اصلاً حساب باز نمی‌کنند. به قدری خدا به آن‌ها فهم، شعور و عقل داده و چشم آن‌ها را باز کرده است که حقایق را با آن چشم می‌بینند.

چنان می‌بینند که اصلاً دیگر دیدن با چشم سر برایشان بی‌معناست. شما خیال می‌کنید که الان که من این‌جا نشسته‌ام شما دارید من را با چشم سر خود می‌بینید؟ اگر از این‌جا بیرون بروید و از شما بپرسند این حاج‌آقا نوروزی که داشت یک ساعت این‌جا مخ شما را تلیت می‌کرد آیا عینک داشت یا نداشت؟ ممکن است نتوانی جواب بدهی چون گاهی می‌زنم گاهی برمی‌دارم. می‌گویی: «نمی‌دانم!». می‌گویند: «تو یک ساعت داشتی نگاهش می‌کردی؟ چطور نمی‌دانی؟» می‌گویی: «با یک چشم دیگر داشتم نگاه می‌کردم. چشم فهم خودم را باز کرده بودم. این چشم سرم اصلاً مهم نبود. حالا عینک داشت یا نداشت مهم نیست». بنابراین می‌فرماید:

«در آخر الزمان کسانی می‌آیند که از همه برتر هستند.»